

بلاغت

نشست دو روزه

ارشد و بلاس نو آموزان

تاریخچه مکاتب اخلاقی سلفین

مهدی علیراده

نظریه های اخلاقی

محسن جوادی

فقه الاخلاق

امیر غنوی

محمد لکنه‌زاد

اخلاق کاربردی

زهره خرازی

سید حسن اسلامی

روش تحقیق در علم اخلاق

رضا مختاری

سید علیرضا صاکی

زبان
۹ اسفندماه ۹۶

مکان: بلوار محمد امین، کوچه ۱۳، پلاک ۲۹ • اطلاعات بیشتر پیامک به شماره: ۰۹۳۰۱۸۱۲۱۵۰
همراه با ارائه مدرک پایان دوره *** هزینه دوره ۲۰/۰۰۰ تومان

نشست دوازده اخلاق برای نوآموزان

نشست چهارم: اخلاق اسلامی

با ارائه: دکتر علیرضا صالحی

۹ اسفندماه ۱۳۹۶

به قلم: علی علیزاده

معرفی استاد

سید علیرضا صالحی مدیریت اجرایی انتشارات «کتاب طه» را بر عهده دارد و به تدریس فلسفه اخلاق در حوزه علمیه و دانشگاه مشغول است. ایشان مدرس کارگاه‌های فن ترجمه و زبان تخصصی علوم انسانی، کارشناس گروه فلسفه پژوهشکده فلسفه و کلام پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، دبیر گروه فلسفه دین دانشگاه ادیان و مذاهب قم، مدیر اجرایی دانشنامه شهید مطهری و کارشناس گروه فلسفه اخلاق دانشگاه قم بوده‌اند.



چکیده

نوشتار پیش رو متن پیاده شده‌ی چهارمین جلسه از نشست دو روزه‌ی اخلاق برای نوآموزان است که به همت خانه‌ی اخلاق پژوهان جوان برگزار شده است. علیرضا صالحی در این جلسه به بیان معانی مختلف دو واژه‌ی «اخلاق» و «اسلامی»، ضرورت پرداختن بیشتر به منبع عقل به عنوان یکی از منابع مورد تایید اسلام، چگونگی تعارض عقل و نقل در اخلاق، گستره‌ی اخلاق و مرزهای آن با سایر علوم و ... می‌پردازد.

زمانی مرا به شیراز دعوت کرده بودند تا برای جمعی غیردینی درباره‌ی اخلاق صحبت کنم. در آن جمع استاد ادبیات پیری بود که ابتدا با سوءظن به من نگاه می‌کرد. بعدها این پیرمرد به من گفت که هنگام سخنرانی من به کنار دستی‌اش این‌طور گفته بود: این که آمده از اخلاق بگوید، می‌خواهد از اخلاق اسلامی بگوید یا اخلاق درست؟ این تقابل برای من خیلی جالب بود. بعدها این پیرمرد دید که برخلاف انتظارش اخلاق درست را گفتیم و غیراسلامی هم نبود. در جاهای مختلفی درباره‌ی اخلاق اسلامی درس داده‌ام. همیشه نسبت به اخلاق و به‌طور خاص نسبت به اخلاق اسلامی سوء تفاهم‌هایی وجود دارد. زمانی در جلسه‌ی دکتر هادی صادقی^۱ در قم شرکت کرده بودم و راستش را بخواهید خود من انتظار نداشتم آن جلسه، جلسه‌ی مفیدی باشد ولی بعد از جلسه به استاد گفتم که برخلاف تصورم جلسه‌ی قابل استفاده‌ای بود. به‌طور کلی انتظارات اهل فن نسبت به این زمینه پایین آمده است. نمی‌خواهم به این سوء تفاهم‌ها پردازم. فقط خواستم بیانشان کنم. شاید شما هم چنین تصوراتی را داشته باشید. یادم است سال‌ها پیش استادی در قم در جلسه‌ی درسش می‌گفت: مهم‌ترین مسأله‌ی امروز جامعه‌ی ما نسبت به ایمان و عقل است، به خودم می‌گفتم: ایشان مبالغه می‌کنند. امروز در بحث اخلاق اسلامی می‌خواهم نشان بدهم که مهم‌ترین مسأله‌ی ما بحث ایمان و عقل است. اگر در این مسأله به نتیجه برسیم، می‌توانیم در اخلاق اسلامی صحبت خوبی بکنیم.

اگر در این چند روز اخیر اخبار علمی را پیگیری کرده باشید، حتما شنیده‌اید که دست کم دو خبر درباره‌ی علم دینی بر سر زبان‌ها افتاده است: یکی از آن‌ها مناظره‌ای بین آقای پارسا و آقای محمدتقی سبحانی درباره‌ی علم دینی بود. این بحث سی‌الی‌چهل سال است که ادامه دارد اما گویا هنوز در ابتدای راه هستیم. و دیگری نامه‌ای بود که دکتر داوری نوشته بودند و بازتاب زیادی داشت. دکتر داوری که سال‌ها مدافع این بحث‌ها به حساب می‌آمدند، نامه‌ای نوشتند و از عدم شرکتشان در جلسه‌ای که موضوع آن علم دینی بود، عذر خواهی کردند و گفتند: این بحث‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسند و فایده‌ای ندارند.

معنای دو واژه «اخلاق» و «اسلامی»

از آنجایی که می‌خواهیم درباره‌ی اخلاق اسلامی صحبت کنیم، اجازه بدهید من بحثم را با یک تحلیل شروع کنم: دو اصطلاح درباره‌ی «اخلاق» و دو اصطلاح درباره‌ی واژه‌ی «اسلامی» داریم. اخلاق در کتاب‌های سنت ما - چه فارسی و چه عربی - دو معنا دارد:

۱. اخلاق به معنای خلیات و صفات؛ به معنای ویژگی‌هایی شخصیتی که در افراد وجود دارند و در آن‌ها درونی شده‌اند و افراد برونشان می‌دهند. این خلیات می‌توانند مثبت یا منفی باشند. به خلیات مثبت «فضیلت» و به خلیات

^۱ ایشان مدیر گروه اخلاق دارالحدیث هستند.

منفی «رذیلت» می‌گویند. البته مردم عادی از اصطلاحات عادی‌تر استفاده می‌کنند؛ مثلاً خود آن فضیلت یا رذیلت را نام می‌برند و می‌گویند فلانی آدم دست و دل‌باز یا شجاعی است. ممکن است کسی با شنیدن اخلاق اسلامی ذهنش به این سمت برود که منظورش خلیات اسلامی است.

۲. اخلاق به معنای علم اخلاق. فکر می‌کنید اصطلاح «علم اخلاق» از چه زمانی در تمدن ما وجود داشته است؟ چهارده قرن است که تمدن اسلامی داریم. اخلاق کلمه‌ای عربی است و در ایران قبل از اسلام قاعدتا باید به سراغ کلمه‌ی دیگری برویم. معمولاً «مسکویه» صاحب «تهذیب الاخلاق» را مدون این علم به حساب می‌آورند. فارابی که پیش از مسکویه بود، علم اخلاق را در ذیل سیاست آورد اما مسکویه آن را از سیاست جدا کرد. بنابراین علم اخلاق از حدود قرن چهارم در عالم اسلام پیدا شده است. همین مساله باعث شده عده‌ای حساسیت نشان بدهند و بگویند علم اخلاق یک علم دینی نیست، چون از صدر اسلام وجود نداشته و ابن مسکویه تحت تاثیر یونانی‌ها این علم را تاسیس کرده است. اتفاقاً در همین جا جلسه‌ای تشکیل شد و آقای

محمدتقی سبحانی^۲ که به مکتب تفکیک یا معارفی خراسان گرایش دارند، با حالتی که می‌خواستند این علم را متهم کنند، فرمودند: این علم، علمی اسلامی نیست. علم اخلاق متعلق به یونانیان است و برخی از مسلمین به تبع ایشان آن را در عالم اسلام تاسیس کرده‌اند. طبعاً مطابق این نگاه اخلاق در کنار فلسفه یک علم وارداتی خواهد بود. آقای سبحانی برای

معمولاً «مسکویه» صاحب «تهذیب الاخلاق» را مدون این علم به حساب می‌آورند. فارابی که پیش از مسکویه بود، علم اخلاق را در ذیل سیاست آورد اما مسکویه آن را از سیاست جدا کرد. بنابراین علم اخلاق از حدود قرن چهارم در عالم اسلام پیدا شده است.

حرفشان شواهد جالبی هم می‌آوردند؛ مثلاً می‌گفتند: کدام یک از فقهای قدیم ما مثل شیخ مفید، طوسی و ... درباره‌ی اخلاق کتاب نوشته‌اند؟

پرسش: معنای‌ای که از اخلاق برداشت شده است، از لغت آن برداشت شده یا یک برداشت اصطلاحی است؟

پاسخ: معنای اول لغوی است، چون اخلاق جمع خُلق است و خلق بر صفات درونی دلالت می‌کند اما معنای دوم اصطلاحی است.

حالا قدری درباره‌ی واژه‌ی اسلامی هم بحث کنیم. در بسیاری از بحث‌های اخیر مشکل بر سر اسلامی بودن این قضیه است. سی‌الی‌چهل سال است که هر هفته در قم جلساتی تحت عنوان امکان و ضرورت علم دینی برگزار می‌شود و

^۲ گزارش این جلسه را از اینجا بخوانید.

دائما پرسش این است که اصلا علم دینی به چه معناست؟ اجازه بدهید دو معنا از واژه‌ی اسلامی را از هم تفکیک کنم:

۱. گاهی منظور از علم اسلامی، علمی است که مستند به منابع خاص دین اسلام است. هر دینی منابعی اختصاصی دارد؛ مثلا در مسیحیت کتاب مقدسشان به همراه ضمائمش چنین است. معمولا برای اسلام دو منبع اختصاصی برمی‌شمارند: کتاب و سنت. به عبارت دیگر قرآن و قول معصومان. معصومان مطابق نظر اهل سنت، پیامبر و صحابه و ... هستند و مطابق نظر شیعه پیامبر به اضافه‌ی سیزده معصوم دیگر. بنابراین بعضی انتظارشان از یک علم اسلامی این است که این علم حتما مستند به قرآن یا حدیث باشد. این معنا معنایی اخص و محدودتر است.

۲. در مقابل، گاهی از واژه‌ی اسلامی، معنایی اعم اراده می‌شود و منابع دینی را به معنای هر منبعی که مورد قبول عالمان مسلمان باشد، در نظر می‌گیرند. ممکن است بعضی از این منابع منبع اختصاصی اسلام نباشند. به عبارت دیگر مطابق این معنا می‌توانیم در کنار قرآن و حدیث مثلا عقل را هم بیاوریم. بنابراین مراد از واژه‌ی اسلامی در این جا هر منبعی است که مورد تایید دین باشد یا به تعبیر علما هر منبعی که برای ما حجت است.

قدری هم درباره‌ی واژه‌ی «دینی» صحبت کنم: طبق اصطلاحات ما دین اعم از همه‌ی ادیان است. حتی در قرآن از شرک، هم تعبیر به دین شده است: «لکم دینکم و لی دین»^۳ بنابراین اگر بخواهید درباره‌ی اخلاق دینی بحث کنید، باید درباره‌ی اخلاق خیلی از دین‌ها بحث کنید. مگر این که بگویید منظور از اخلاق دینی، دین خودمان است.

با توجه به آن چه که گفتیم، اگر بخواهیم درباره‌ی اخلاق اسلامی صحبت کنیم، ممکن است درباره‌ی:

۱. خلیات اسلامی مستند به منابع نقلی صحبت کنیم.

۲. خلیات اسلامی مستند به منابع عقلی و نقلی صحبت کنیم.

۳. علم اخلاقی که مستند به منابع نقلی است، صحبت کنیم.

۴. علم اخلاقی که مستند به نقل و عقل است، صحبت کنیم.

در طرحی که آورده‌ام، برای هر کدام از این چهار حالت سوالاتی را مطرح کرده‌ام. سعی می‌کنم درباره‌ی این‌ها بحث کوتاهی داشته باشیم و سپس به نکته‌های اصلی برسیم که در واقع همان نتیجه‌گیری‌های من هستند. یک جلسه‌ی یک‌ساعته صرفا ظرفیت این را دارد که من چهارچوبی را به شما بدهم و منابعی را به شما معرفی کنم تا خودتان

۳. کافرون ۶

پیگیری کنید و ذهن شما را تحریک کنم تا متوجه شوید که بحث جدی‌تر از چیزی است که به نظر می‌رسد. با این حال سعی می‌کنم برخی از مواضع قابل دفاع را نیز ذکر کنم و در حدی که فرصت جلسه اجازه می‌دهد، از آن‌ها دفاع کنم. به هر حال تفصیل آن‌ها را به بعد موکول می‌کنم.

معنای اول: خلیات اسلامی مستند به منابع نقلی

ممکن است خلیاتی در دین مطرح شده باشد که روان‌شناسان درباره‌ی آن بحثی نکرده باشند. امروزه بیش از هر علمی روان‌شناسی متکفل این است که ببیند درون ما چه چیزی می‌گذرد؛ مثلاً در روان‌شناسی بررسی می‌شود که چند نوع احساسات داریم یا در اراده‌ی ما چه چیزی می‌گذرد و ... در دین نیز درباره‌ی حالاتی صحبت شده است که درونی هستند؛ مثلاً تقوا را در نظر بگیرید؛ تقوا حالتی است که قاعدتاً ظهور و بروز بیرونی هم دارد. تقوا یک خلق درونی و یک فضیلت در دین است که دین برای آن شکل و حدود و ثغوری ترسیم کرده است و از آن نتایجی می‌گیرد. معادل تقوا در روان-

اگر مهندس سدسازی به ما گفت در فلان جاسد بسازیم و ما ساختیم، خداوند همان قدر می‌تواند در این باره ما را مواخذه کند که اگر مجتهدی گفته بود روزه بگیرد و ما نگرفتیم.

شناسی جدید خویشتن‌داری و خودکنترلی است. این بحث جالبی است که مقایسه‌ای بین فضایل دینی و مطالب مطرح شده در روان‌شناسی جدید انجام دهیم و ببینیم آیا به اندازه‌ی کافی به این مطالب پرداخته شده است یا خیر؟ مثلاً منابع دینی درباره‌ی امیدواری یا ناامیدی صحبت کرده‌اند: «لا تياسوا من روح الله»^۴. همچنین به ما گفته می‌شود که همواره تعادلی بین خوف و رجا به وجود بیاوریم. همه‌ی این‌ها در این مدل از اخلاق اسلامی قابل بحث است. فعلاً چگونگی بحث کردن را مطرح نمی‌کنم.

معنای دوم: خلیات اسلامی مستند به منابع نقلی و عقلی

این جا پای روان‌شناسی نیز به میان کشیده می‌شود. به عبارت دیگر در این معنا وقتی کارمان تمام است که ببینیم دلایل نقلی درباره‌ی موضوعی مثل امیدواری چه گفته‌اند و هم ببینیم روان‌شناسی یا هر علم دیگر امروزی که حاصل عقل بشر است، چه می‌گوید. در این معنا مجموع این دو، نظر اسلامی ما خواهد بود. در واقع در این فرض عالم مسلمان هم از دستاوردهای اهل تفسیر، حدیث، فقه، اخلاق قدیم ... و هم از دستاوردهای هر دانشمندی که روی درون انسان کار بشری و عقلی کرده است، استفاده می‌کند و می‌گوید مجموع این دو، نظر اسلام است، چون در اسلام هم عقل حجت است و هم نقل. با مبنای این فرض کاری ندارم ولی این مدل از قدیم وجود داشته و دارد؛ مثلاً آیت الله جوادی آملی

^۴. یوسف ۸۷

می‌فرمایند عقل همان قدر بر ما حجت است که نقل. خدواند همان قدر می‌تواند ما را با تشخیص عقلی مواخذه کند که با تشخیص نقلی. اگر مهندس سدسازی گفت در فلان جا سد بسازیم و ما نساختیم، خدواند همان قدر می‌تواند در این باره ما را مواخذه کند که اگر مجتهدی گفته بود روزه بگیرید و نگرفتیم. درباره‌ی روان‌شناس هم همین طور است؛ مثلاً ممکن است روان‌شناس درباره‌ی افسردگی شما نظر اجتهادی‌اش را بدهد و بگوید فلان کار را انجام بده. این هم حکم خداست و فرقی ندارد. حکم خدا قرار نیست همواره از راه قرآن و حدیث به دست بیاید. حکم خدا اگر از راه عقل هم به دست بیاید، حکم خدا است.^۵

تعارض عقل و نقل

مهمترین سوالی که در این جا پیش می‌آید، این است که در مقام تعارض چه باید کرد؟ اولاً باید به این سوال پاسخ بدهیم که چگونه ممکن است بین نظر دین و نظر یک روان‌شناس در مورد یکی از خلیقات ما تعارض پیش بیاید؟ چگونه ممکن است دین از یک صفت واحد تجلیل کرده باشد و علم امروز آن را چیزی بد بداند یا بالعکس؟ مثلاً نوعاً در دین یقین مومن مورد تحسین قرار گرفته و در مقابل از شک مذمت شده است اما ممکن است در علم جدید شک را تحسین کنند یا مثلاً بر فرض صحت حدیث «اکثر اهل الجنة البله»^۶ زیاد فهمیدن خیلی قابل تحسین نیست. از آن طرف می‌بینید که دین فراوان علم را ستایش کرده است. یا مثلاً ظاهراً ایمان در دین اسلام یک فضیلت اخلاقی است که ستایش شده است. در مسیحیت که صریحاً چنین است و اصلاً سه فضیلت اصلی مسیحی عبارتند از: ایمان، امید و محبت. سه فضیلتی که شخص مسیحی باید آن‌ها را در کنار چهار فضیلت عقلی عفت، حکمت، شجاعت و عدالت داشته باشد. از آن جایی که از ایمان بیشتر در کلام بحث شده است، ممکن است تصور کنیم ایمان یک عقیده است اما اخلاقیون ما نیز از آن به عنوان یک فضیلت اخلاقی بحث کرده‌اند. احتمالاً از آقای ملکیان شنیده‌اید که ایشان می‌فرمایند: ایمان در دین فضیلتی است که هر چه زیاده‌تر شود بهتر است و اصلاً طرف افراط ندارد. من در جایی مثال نقضی زدم و گفتم: ظاهراً ایمان داعش از ایمان ما قوی‌تر است. یک نفر در جواب من گفت: آن ایمان نیست. بالاخره بحث است که آیا ایمان طرف افراط دارد یا نه و آیا می‌توان برای آن حدی تعیین کرد یا خیر؟ یا مثلاً یکی از بحث‌های جالب این است که ببینیم ایمان با دلیل چه نسبتی دارد؟ با کم شدن ادله آیا باید ایمان کمتر بشود یا بیشتر؟ در حدیثی (بر فرض صحتش) آمده است که ایمان افرادی که در آخرالزمان می‌آیند، ارزش بیشتری دارد، چون آن‌ها به «سواد

^۵ مثال‌هایی که بنده زدم مبتنی بر مطالعات من از آیت الله جوادی آملی بود. دوستان را نیز به کتاب‌های ایشان ارجاع می‌دهم؛ کتاب‌هایی مثل «هندسه‌ی عقل در معرفت دینی». ایشان در این کتاب بحث تعارض عقل و نقل را هم مطرح می‌کنند و می‌فرمایند: در مقام تعارض این دو، هر کدام از دلایل که قوی‌تر بود، معتبر و حاکم است

^۶ مولوی می‌گوید: اکثر اصحاب جنت ابله‌اند / تا ز شر فیلسوفی وا رهند

فی بیاض» ایمان می آورند. به عبارت دیگر این اشخاص نه پیامبر و امامی دیده‌اند و نه معجزه‌ای و صرفاً از روی کتاب‌ها ایمان آورده‌اند. گویا هر چه قدر از منابع دورتر شویم و ادله کمتر شوند، اگر ایمانی باقی بماند، از ارزش بیشتری برخوردار است. حتماً با بحث‌های کی‌یرکگور آشنا هستید؛ او می‌گوید: اصلاً ارزش ایمان به این است که شما دلیل نداشته باشید. اگر همه چیز را درباره‌ی رفیقان بدانید و به او بگویید: قبولت دارم، هنر نکرده‌اید. هنر این است که چیزهایی در پرده‌ی ابهام باشند و آن‌گاه ایمان بیاورید. این تلقی در میان قدما و معاصرین ما - به خصوص عرفا - نیز مدافعینی دارد. این تلقی در میان مسیحیت نیز خیلی جدی است. در مسیحیت در این باره جمله‌ی معروفی وجود دارد: «ایمان می آورم چون نفهمیدنی است.»



معنای سوم و چهارم: علم اخلاق اسلامی

اخلاق اسلامی به معنای خلییات اسلامی، بحث جالبی است ولی بحث اصلی ما اخلاق اسلامی به معنای علم اخلاق است. هر چه قدر یک علم یا یک شخص، یک‌دل‌تر باشد، تعارض کمتری پیدا می‌کند: «أرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار»^۷ مثال دیگری که قرآن در این باره می‌زند درباره‌ی یک برده است. در قدیم می‌شد برده را به صورت شریکی خرید تا نصف آن برای یک نفر و نصف دیگرش برای شخص دیگری باشد. برده در این حالت دو ارباب داشت؛ گاهی باید گوش‌به‌فرمان این می‌بود و گاهی گوش‌به‌فرمان آن. محیط علمی هر چه قدر منظم‌تر و یک‌دل‌تر

^۷. یوسف ۳۹

باشد، استحکام و انضباط علمی آن بیشتر خواهد بود. در مقابل هر چه قدر علمی تعدد منبع و روش پیدا کند، کارش سخت تر می شود. به قول مرحوم طباطبایی میل آدمیزاد به اسهل و اخف طرق است. برای عده‌ای راحت تر این است که بگویند: قرآن و حدیث برای هزار و چهارصدسال پیش است و فهم آن همه متون عربی خیلی دشوار است و بهتر است رهاش کنیم و ببینیم دانشمندان امروزی چه می گویند. بالاخره آیا عقل بشر پس از هزار و چهارصد سال پیشرفت نکرده است و خودش نمی تواند کارهای خودش را اداره کند؟ از آن طرف هم می شود راحت طلبی داشت؛ مثلاً ممکن است یک عالم دینی بگوید: چه نیازی است برویم از علوم جدید با آن همه تنوع در شاخه‌هایش هم سر در بیاوریم؟ بگذار همان قرآن و قال الصادق و قال الباقر خودمان را بخوانیم.

در این جا فرض را بر این می گیریم که دو منبعی هستیم؛ یعنی هم منابع اختصاصی دین را قبول داریم و هم عقل را. اگر شما به علوم قدیم ما مراجعه کنید، بحثی از علم دینی نمی بینید. با این حال خیلی راحت تقسیم علوم به عقلی و نقلی را می بینید. من با همین تقسیم قدمایی بحثم را پیش می برم و فکر می کنم این تقسیم از همه‌ی تقسیم‌ها دقیق تر است. منظور از منبع عقلی هر اجتهاد بشری است که با استفاده از ظرفیت درک و فهم بشر باشد. اجتهاد در این جا به معنای خرج کردن نهایت وسع است. عقل نیز در این جا صرفاً به معنای عقل فلسفی و ریاضی نیست؛ بلکه منظور همه‌ی آن چیزی است که خود بشر می تواند بفهمد. ظاهراً در این با هم اختلافی نداریم که عقل منبع اول است و با عقل است که منبع دوم را پیدا می کنیم.^۸ با این حال وقتی به نقل می رسیم، کار گرهی پیدا می کند و آن گره این است که تلقی کسانی در این جا این است که با رسیدن به وحی عقل تبدیل به ابزاری می شود که گاهی به کار می آید اما خودش مستقلاً دیگر کارایی چندانی ندارد. نگاه دومی هم در این جا هم وجود دارد و آن این است که همچنان که وقتی به نقل می رسیم، می توانیم استنباط داشته باشیم، از عقل نیز می توانیم استفاده کنیم و باز هم کارایی خودش را دارد و می توان آن را توسعه داد و علوم عقلی را رشد داد. من مدافع این نگاه هستم؛ به عبارت دیگر از نگاه من عقل صرفاً جنبه‌ی ابزاری ندارد. البته جنبه‌ی ابزاری خودش را در استنباط مطالب نقلی خواهد داشت ولی جنبه‌ی تاسیسی اش را هم حفظ خواهد کرد. حجیت عقل پس از رسیدن به نقل نه کم می شود و نه از بین می رود. به تعبیر دیگر دائماً می توان استکشاف و استخراج کرد و کار عقلی کرد و به نتایج جدیدی رسید. کاری که بشر از قدیم انجام می داده است. همیشه با عقلمان به علوم و دستاوردهای جدید می رسیدیم. الان هم همین طور است. حجیت عقل هم از قدیم وجود داشته است و به اثبات حجیت آن نیازی نداریم. اگر حجیت را از عقل سلب کنیم، دیگر چیزی نخواهیم داشت تا بخواهیم درباره اش بحث کنیم.

^۸. آیت الله بهجت سر درشان در بحث عقل و عرف می فرمودند: «و العقل عندنا و العرف نحن»

این جا لازم است درباره‌ی تصورات مان از عقل در فلسفه و منطق توضیحاتی بدهم: گاهی منظور قدمای ما از عقل، حرف‌های برهانی بی‌خداشه‌ای بود که مولای درزشان نمی‌رفت. بعد با توجه به این مطلب می‌گفتند: حکم عقلی استثنا ندارند و عقل صرفاً در کلیات نظر می‌دهد و در جزئیات راه ندارد. با این همه عملاً عقلی که هم قدما از آن استفاده می‌کردند و هم ما الان داریم از آن استفاده می‌کنیم، اعم از این است. هیچ جا هم نگفته‌اند عقلی که حجت است آن عقل استثنای پذیر است. مدار حجیت بر اساس اجتهاد ما

است. اجتهاد در این جا خیلی کلمه‌ی مهمی است. بگذارید مثالی بزنم: امروزه دیگر کسی جزیه (مالیات غیرمسلمانان به حکومت اسلامی) نمی‌گیرد. امروزه هیچ کس دیگر درباره‌ی گرفتن جزیه صحبت هم نمی‌کند. این که این

**بعضی‌ها خیال می‌کنند با به کار بستن واژه‌ی «بشری»
برای برخی از علوم به این علوم ناسزا گفته‌اند!**

اتفاق دیگر نمی‌افتد به خاطر ترکیبی از راه‌های عقلی و نقلی است که برای ما به هنگام رسیدن به تعارضات و تراحمات پیدا می‌شوند. اصول فقه ما علم بسیار مهمی است؛ چون در بسیاری از موارد در تراحم‌ها^۹ به کمک ما می‌آید. مصالح و مفاسدی که امروزه باعث می‌شوند جزیه نگیریم، توسط عقل درک می‌شوند.

نکات پایانی

۱. نه لزوماً قدما بهتر از امروزی‌ها می‌فهمیدند و نه لزوماً امروزی‌ها بهتر از قدما. همه چیز به اجتهاد و استفاده درست از توان عقل و نقل موکول است. امروزه در حوزه‌ی علمیه که مرکز کار نقلی است، بسیاری از کتب قدیمی متروک هستند و دیده و خوانده نمی‌شوند؛ مثل کتاب اخلاق ناصری. این کتاب متعلق به خواجه نصیری است که همه معتقدند فخر شیعه است و هیچ کس در خدمت او به شیعه تردیدی ندارد. خواجه‌ای که شرح تجریدش کتاب اصلی ما در کلام است، باید اخلاقی را هم - حتی اگر فلسفی باشد - خواند. این وضعیت حوزه‌ی ما است که متکفل توجه به تراحم علمی قدیم است. وضعیت دانشگاه‌های ما هم نه بهتر است و نه بدتر. در مورد معاصرین هم باید بگوییم که علوم جدید همگی محصول تلاش‌های بشری هستند. برخی خیال می‌کنند با به کار بستن واژه‌ی «بشری» به این علوم ناسزا گفته‌اند! اصحاب معارف مشهد (مکتب تفکیک) فکر می‌کنند بشری بودن این علوم تحقیر آن‌ها است. الان نمی‌خواهم به این نکته اشاره کنم که بشری که مسجود ملائکه و خلیفه‌ی خدا است، چه موجودی است؛ بلکه می‌خواهم بگویم به هر حال خدا بشر را با همین عقل آفریده. اگر خدا به ما عقل و توان بیشتری می‌داد، از ما چیز بیشتری هم می‌خواست. خداوند به مقدار همین عقل و توانی که به ما داده، از ما می‌خواهد. باید بر این علوم بشری مسلط شویم و در آن‌ها با

^۹ می‌دانید که تعبیر تعارض در این جا خیلی دقیق نیست و بهتر است از تراحم استفاده کنیم. تراحم یعنی بین دو حکم در مقام مصداق مزاحمت پیش بیاید؛ دو حکمی که خودشان فی‌نفسه درست هستند ولی در یک مصداق تراحم پیدا می‌کنند.

روش خودشان اجتهاد کنیم. نمی‌شود که بگوییم این علوم باید دور ریخته شوند؛ چون حاصل تلاش دانشمندی غربی است که زیاد از الکل استفاده می‌کنند! اگر علم به خورد و خوراک مربوط باشد، ما هم همه چیز می‌خوریم! استاد فلسفه در قم می‌گوید: حرف‌های هگل و کانت را نخوانید چون مغز این‌ها در الکل خیس خورده است!

۲. درست است که انتظار قدمای ما از حکم عقل یک حکم برهانی استثنانپذیر بوده است، اما خودشان عملاً این‌طور نبوده‌اند. عقل بزرگانی همچون ابن سینا و صدرا یک عقل معمولی و در حد توان و منابعی که در دسترس داشته‌اند، بوده. عقل ما هم همین‌طور است و همین هم بر ما حجت است. عقل فعال و ماورایی در دسترس کسی نیست تا برایش حجت باشد. منتها در همین عقل هم می‌توان سهل‌انگار بود و هم کار اجتهادی و عمیق کرد.

۳. از آن‌جایی که مسلمانیم و به هر دو منبع متدین و متعبد هستیم، علی‌القاعده بین این دو منبع به تعارض واقعی قائل نیستیم. اگر تعارضی دیده می‌شود، قاعدتاً ظاهری است و باید به نحوی حل شود. معمولاً از قدیم هم همین کار را می‌کرده‌ایم. کسانی مثل سیدمرتضی می‌گویند: وقتی عقل با نقل تعارض می‌کند، از آن‌جایی که عقل دلیل پایه است و نمی‌توان زیرآبش را زد و از طرفی تاویل‌بردار هم نیست، باید نقل را از آن‌جایی که ظنی‌الدلاله است و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد و مبتنی بر علومی همچون نحو و صرف و ... است که خودشان ظنی هستند، تاویل ببریم. بحث جالبی در میان قدما وجود دارد که اصلاً می‌توان دلیل نقلی قطعی داشت یا نه؟

۴. نکته‌ی بعدی مربوط به این پرسش است که گستره‌ی اخلاق تا کجاست؟ آیا اخلاق محدود به خلیقات است یا شامل افعال یعنی رفتارهای بیرونی هم می‌شود؟ مگر افعال موضوع فقه نیست؟^{۱۱} اخلاق را می‌توان به حوزه‌ای دیگر نیز گسترش داد که من روی آن تأکیدی ویژه دارم. پیش از آن شما را به عبارتی از مقدمه‌ی جامع السعادات نراقی توجه می‌دهم تا ببینید علم اخلاق ما چه قدر محدود شده است. می‌دانید که مسلمانان اخلاق را از یونانیان گرفته‌اند و در همان یونان اخلاق به سیاست پیوسته بود. ارسطو در پایان کتاب اخلاقی‌اش می‌گوید: این مطالب را گفتیم تا کشور درست کنیم و برای درست کردن کشور باید بگوییم آدم‌های آن چه‌طور باشند. اخلاق وقتی به عالم اسلام هم آمد، گفتند حکمت عملی یعنی اخلاق سه بخش دارد:

الف. تهذیب نفس: صحبت درباره این که چه‌طور احساسات، افکار، اراده و به طور کلی درون‌مان را مدیریت کنیم.

ب. تدبیر منزل: گاهی درباره‌ی امورات خانواده صحبت می‌کنیم. مباحث مربوط به اقتصاد هم در این بخش قرار می‌گیرند. در آن زمان علم اقتصاد هم بخشی از علم اخلاق بوده است. جالب است بدانید که از لحاظ ریشه‌شناسی

^{۱۱}. در این باره کتابی به نام «مناسبات اخلاق و فقه» توسط پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی منتشر شده است که مجموعه‌ای از گفت‌وگوها در این باره است.

کلمه‌ی تدبیر منزل در یونانی (اویکنموس) همان economy است که امروزه آن را اقتصاد می‌نامیم. در واقع اگر بخواهیم سه شاخه‌ی اخلاق قدیم را نام ببریم، باید بگوییم: روان‌شناسی (تهدیب نفس)، اقتصاد (تدبیر منزل) و سیاست. این اقتصاد امروزه از حالت تدبیر منزل بیرون آمده است و تبدیل به تدبیر کشور شده است.

ج. سیاست مدن که به معنای مدیریت یک کشور است. در این شاخه از این بحث می‌کنیم که کشور درست چه‌طور کشوری است. وقتی به این شکل بحث کنیم، اعتدال که یک فضیلت اخلاقی است، یک فضیلت سیاسی هم خواهد بود. در این جاست که باید بفهمیم اعتدال در سیاست به چه معناست.

تا اخلاق ناصری رویه‌ی اخلاق به همین شکل بود. بگذارید به بحثمان درباره‌ی جامع السعادات برگردیم: این کتاب همان طور که از نامش پیداست باید جامع سعادات باشد؛ یعنی باید همه‌ی خوشبختی‌ها را برای شما به ارمغان بیاورد. منتها مرحوم نراقی در ابتدای این کتاب جمله‌ای می‌آورد که مقداری کار را خراب می‌کند. ایشان می‌فرمایند: «و ما

تعرضت لتدبیر المنزل و سیاسه المدن لان غرضنا فی هذا الكتاب انما هو مجرد اصلاح النفس و تهدیب الاخلاق و سمیته بجامع السعادات» یعنی من در این کتاب متعرض تدبیر منزل و سیاست مدن نشدم، چون تنها غرض من در این کتاب اصلاح نفس و تهدیب نفس است و آن را جامع سعادات نامیدم. سوال ما

این است که چرا مرحوم نراقی این کتاب را جامع سعادات نامیده است؟

پرسش: شاید منظور ایشان این بوده است که با اصلاح جزء و فرد، کل و جامعه هم اصلاح می‌شود.

پاسخ: ظاهراً تصور ایشان همین بوده است و در میانه‌های کتاب نیز در جایی به همین دغدغه می‌رسند. روزگار نراقی روزگار چندان آرامی نبوده. ایشان در اواسط کتاب می‌فرمایند: حالا درست است که گفتیم می‌خواهیم اصلاح نفس کنیم اما در جامعه‌ای که هشت من گرو نه من است چه‌طور می‌توانم به خودم برسم؟ ایشان در جایی دیگر می‌گویند یکی از اساتید ما می‌گفت: اگر بدانم یک دعای مستجاب در این دنیا وجود دارد آن را به اصلاح سلطان اختصاص می‌دهم. چون با اصلاح حاکم است که بقیه‌ی کشور سر و سامان پیدا می‌کند و آدم‌ها می‌توانند زندگی بهتری داشته باشند. خود ایشان در دو صفحه به صورتی اجتهادی بین این که بالاخره اصلاح نفس مقدم است یا اصلاح جامعه، نوسان نشان می‌دهند. به نظر من قدمایی که هر دو سطح را می‌دیدند، واقع‌بین‌تر بوده‌اند. به هر حال این تصور را کسانی مثل آقای ملکیان نیز در معاصرین دارند و از اصالت فرهنگ صحبت می‌کنند. اصالت فرهنگ یعنی آدم‌ها را

درست کنید تا جامعه خودش درست شود. در این نگاه به برنامه‌ریزی مستقل برای جامعه نیازی دیده نمی‌شود و گفته می‌شود حاکمان نیز از دل همین مردم بیرون می‌آیند.

خلاصه‌ی مطلب من این است که هر وقت خواستید به اخلاق اسلامی یا هر اخلاق دیگری پردازید، با همان گستره‌ای که قدم‌ها در نظر می‌گرفتند، به آن نگاه کنید. در این نگاه سیاست و اقتصاد نیز در ذیل اخلاق قرار می‌گیرد و بنابراین باید با مسائل کلان‌تری درگیر شوید. همچنین در این نگاه فضائل و رذائل حاکمان خیلی مهم می‌شوند.

۵. دعوای حکمت یونانی و ایمانی به مصلحت جامعه‌ی ما نیست. این دعوا از قدیم هم وجود داشته است و دغدغه‌ی شیخ بهایی هم بوده است:

چند و چند از حکمت یونانیان؟ / حکمت ایمانیان را هم بخوان

ممکن است بگویید از آنجایی که یک عده فقط حکمت یونانیان را می‌خوانده‌اند، ایشان می‌خواسته‌اند جلوی این افراط را بگیرند و بگویند حکمت ایمانیان را «هم» بخوان. این یعنی ایشان نگفته‌اند که حکمت یونانیان را نخوان. با این حال بعضی از این یک دوگانه ساخته‌اند. در دوستان خود من کسانی هستند که دائماً می‌گویند: یا این یا آن. شما باید یا بروید به در خانه‌ی اهل بیت یا از تفاله‌های فیلسوفان یونان استفاده کنید! این دوگانگی اصلاً به صلاح حوزه‌ها و دانشگاه‌های ما نیست. باید در همه‌ی این علوم با روش خودشان مجتهد شویم و آن‌ها را با روش خودشان اثبات یا ابطال کنیم. نراقی در جایی می‌گوید: چنان‌که در همه چیز افراط و تفریط می‌کنیم، در استفاده از علوم نیز افراط و تفریط می‌کنیم؛ یک عده اخباری محض می‌شوند و یک عده مان اصولی افراطی.

اگر بخواهم تمام حرفم را در یک کلام خلاصه کنم، باید بگویم: وقتی با علوم نقلی سر و کار داریم، باید از روش‌های علوم نقلی استفاده کنیم. این روش‌ها از قدیم در حوزه‌های علمیه به کار می‌رفته‌اند و قابل توسعه هم هستند. در علوم عقلی و بشری هم باید اجتهادی عمل کنیم و می‌توانیم به هر نتیجه‌ای که رسیدیم - حتی اگر امکان خطایش وجود داشته باشد - ملتزم باشیم. هم علوم نقلی خطاپذیر هستند، چون مبتنی بر مقدمات زیادی هستند که در آن‌ها خطا راه دارد و هم علوم عقلی. نباید به دنبال عقلی برهانی که قدم‌ها از آن سخن می‌گفتند، بگردیم و در هر دوی این‌ها باید به نهایت تلاشی که می‌توانیم بکنیم، راضی شویم. این نگاه ما را به اخلاق اسلامی یا هر علم دیگری می‌رساند. شما می‌توانید این را در بقیه‌ی علوم نیز پیاده کنید.

کلمات کلیدی: اخلاق اسلامی، علم اخلاق، خلیات اسلامی، علم دینی، اخلاق یونانی، اخلاق ایمانی.